

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

باقر مرتضوی

۲۴ جولای ۲۰۱۹

تاریخ‌نویسی یا تاریخ‌سازی؟

اخیراً کتابی به نام "ماتوئیسم در ایران - سازمان انقلابی حزب توده ایران-سازمان رهائی بخش خلق‌های ایران و حزب رنجبران" از سوی انتشارات "مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" در ۵۴۴ صفحه منتشر شده است که مؤلف آن محمود نادری است.

این مؤسسه در شمار نهادهایی است که سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی آن را اداره می‌کند. انتشار کتاب در عرصه تاریخ و فعالیت گروه‌های سیاسی با تکیه بر اسناد ساواک و ساواما و همچنین بازجوئی‌های مخالفان رژیم در زندان‌های رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، یکی از اهداف این سازمان است که به قصد بی‌اعتبار کردن آن‌ها صورت می‌گیرد.

"مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" در این راستا تا کنون بیش از صد جلد کتاب منتشر کرده است. از جمله همین کتاب‌هاست؛ "مجاهدین خلق ایران" در سه جلد، "حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی"، "حزب دمکرات کردستان ایران"، "از قاجار به پهلوی"، "گفتگو با تاریخ/ مصاحبه با نورالدین کیانوری" و "چریک‌های فدائی خلق ایران" در دو جلد که نام مؤلف کتاب آخر نیز بر جلد کتاب محمود نادری ذکر شده است.

در این‌که محمود نادری اسمی حقیقی و یا مستعار است، مهم نیست. مهم اما این است که بدانیم این مؤسسه کسان زیادی از افراد گروه‌های سیاسی را که به زیر شکنجه واداده‌اند، به کار گمارده و از آنان در تدوین این آثار استفاده می‌کند. برای نمونه؛ دو جلد کتاب "خاطرات فردوست" به کوشش عبدالله شهبازی تهیه شده است که از وابستگان به حزب توده ایران بود. تعدادی از این آثار نام مؤلف ندارند.

نکته دیگر این‌که؛ با توجه به آثار منتشرشده، در این کتاب‌ها از اسناد ساواک و متون بازجوئی‌ها در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی آنچه به کار گرفته می‌شوند و به عنوان سند ارائه می‌شوند که اراده رژیم است و فکر می‌کند انتشار آن‌ها بلامانع است.

این اسناد در اختیار همگان قرار نمی‌گیرد. و این‌که چه حجمی از این اسناد، به ویژه اسنادی که از آرشیو رژیم پهلوی به جا مانده، معدوم شده‌اند، معلوم نیست. ولی می‌توان حدس زد که از بازجوئی‌های آخوندها در زندان شاه چیزی وجود نداشته باشد.

باری؛ وقتی خبر انتشار این کتاب را از دوستانم در ایران شنیدم از آنها خواهش نمودم تا هر چه زودتر آن را تهیه و برایم بفرستند. بسیار کنجکاو بودم بدانم در بارهٔ سیروس نهاوندی چه اطلاعات جدیدی در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

پس از دریافت، کتاب را با دقت سه بار خواندم. فکر کردم شاید ناگفته‌ها و یا ناشنیده‌هایی از سیروس نهاوندی را در آن بیابم. می‌خواستم بدانم که سرانجام از میان اسنادی که میراث رژیم شاهنشاهی‌ست و سال‌ها اسیر در چنگ جمهوری اسلامی، چیزی نو از سیروس نهاوندی نیز یافت می‌شود. با این‌که مطمئن بودم چیزی نخواهم نیافت، کتاب را با اشتیاق خواندم. متأسفانه حدسم درست بود و در این کتاب هیچ سند جدیدی نیافتم. آن‌چه دیدم، تکرار مطالبی بود که پیش‌تر منتشر شده بود. از میان مطالب منتشرشده در این اثر، من بخش سیروس نهاوندی را برگزیده‌ام، زیرا خود نیز در این رابطه چند سال پیش کتابی منتشر کرده بودم.

من در مقدمهٔ چاپ اول کتابم، "سیروس نهاوندی، حلقهٔ گمشده" که در زمستان سال ۱۳۹۳ انتشار یافت، نوشته‌ام؛ "سیروس نهاوندی چهرهٔ پیچیده و شخصیتی مرموز در تاریخ جنبش ایران است. او در سال ۱۳۳۸ پس از گرفتن دیپلوم از دبیرستان شرف تهران، به آلمان رفت. ابتداء در شهر هانور آلمان وارد دانشکدهٔ فنی می‌شود سپس تغییر رشته می‌دهد، به هامبورگ می‌رود و آن‌جا در رشتهٔ فلسفه ثبت نام می‌کند. این سال‌ها مقارن است با اوج اختلافات در جنبش کمونیستی ایران و شدت‌گرفتن اختلاف‌نظر بین رهبری و کادرها و اعضای حزب تودهٔ ایران. سیروس نهاوندی که توسط دکتر مرتضوی و محمد جاسمی به تشکیلات سازمان حزب توده در شهر هامبورگ جلب شده بود و در صفوف معترضان فعالیت می‌کرد، با رشد و علنی‌شدن اختلافات درون حزب توده، به جانبداری از گرایش‌های معترضان علیه رهبری حزب توده می‌پیوندد و همراه محمد جاسمی، واحد محلی سازمان انقلابی حزب توده را در هامبورگ پایه‌ریزی می‌کند.

در ادامهٔ این حرکت در سال ۱۳۴۳ اولین کنفرانس سازمان انقلابی حزب تودهٔ ایران در تیرانا، پایتخت البانی برگزار می‌گردد و سیروس نهاوندی نیز به عنوان نمایندهٔ واحد هامبورگ در این کنفرانس شرکت می‌کند.

سیروس، همراه با پرویز واعظ زاده، اکبر ایزدپناه و تنی چند از اعضای سازمان انقلابی، در سال ۱۳۴۴ جزو گروه سوم برای گذراندن دوره‌ای از آموزش‌های نظامی و سیاسی، عازم چین می‌شود و پس از بازگشت، با ایدهٔ ایجاد سازمان‌های پراکنده در داخل کشور، به پیشنهاد رهبری سازمان انقلابی به ایران می‌رود. مدتی بعد اکبر ایزدپناه، کوروش یکتائی و محمود جلاپور نیز به او می‌پیوندند. قابل ذکر این‌که در همین روزها به سازمان انقلابی خبر می‌رسد عده‌ای از جوانان جبههٔ ملی در داخل کشور، طرفدار اندیشهٔ مائو تسه دون شده‌اند و جوش و خروش تازه‌ای را شروع کرده‌اند. همین مسأله سبب می‌شود که سیروس نهاوندی نیز با پذیرفتن تمامی مسؤلیت‌ها در سال ۱۳۴۵ به ایران می‌رود.

او در بازگشت به ایران، نقش مؤثری در تشکیل سازمان رهائی‌بخش خلق‌های ایران داشت. دستگیری (آذرماه ۱۳۵۰) و فرار ساختگی‌اش از زندان (سوم آبان‌ماه ۱۳۵۱) و همکاری‌اش با ساواک که منجر به لورفتن و کشته شدن شماری از اعضا و کادرهای سازمان انقلابی و سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران (شب یلدا ۱۳۵۵) انجامید، ضربه‌ای جبران‌ناپذیر برای جنبش چپ ایران بود. ضربه‌ای که چگونگی آن به سان حلقه‌ای گمشده همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و پرداختن به آن‌ها، چون عرصه‌های دیگر زندگانی سیاسی نهاوندی موضوع این کتاب است.

.....بی‌گمان مهم‌ترین اسناد مربوط به ماجرای نهاوندی در آرشیو ساواک تا امروز از دسترس عموم خارج است. نهادهای اطلاعاتی، امنیتی و مطالعاتی جمهوری اسلامی نیز تا کنون چیزی دربارهٔ نهاوندی منتشر نکرده‌اند. از

این‌رو، در برابر پژوهنده‌ای که بخواهد نوری بر پروندهٔ نه‌آوندی و ماجرای همکاری‌اش با ساواک بیفکند، راهی نمی‌ماند، جز کندوکاو در میان گزارش‌ها، نامه‌ها و نوشته‌ها؛ مصاحبه با مبارزان دیرینه‌سال و ضبط یادمانده‌های آنان و همچنین پرس‌وجو از کسانی که دستی بر آتش مبارزه داشته‌اند و می‌توانند داده‌ها را تدقیق و تکمیل کنند.¹

کتاب من در ایران اجازهٔ انتشار دریافت نداشت، ولی تا کنون بارها و بارها به شکل به اصطلاح "زیرزمینی" منتشر شده و در بازار به علاقه‌مندان عرضه می‌شود. روزنامه‌ها و مجلات داخل کشور از آن نوشته‌اند. شماری از آنان آن را بارها و بارها به دلخواه و با توجه به نیاز خویش تکه پاره و بریده بریده، بدون اجازهٔ من نقل کرده و می‌کنند. مسئولین مجلهٔ "اندیشهٔ پویا" در پویائی اسلامی خویش حتا صفحات زیادی از کتاب مرا در نشریهٔ خود بازچاپ نمودند، بی آن‌که من چیزی از این رفتار بدانم. این عمل را در نشریاتی دیگر نیز دیده‌ام.¹

و حال کتاب آقای محمود نادری؛ کتابی با حجم ۵۳۴ صفحه که در واقع کتاب سازی کرده‌اند و تمامی توانشان را به کار گرفته‌اند تا در بارهٔ همه چیز بنویسند مگر آن چیزی که باید می‌نوشتند. مؤلف از کتاب من و کتاب‌های دوستم حمیدشوکت بیش از اسناد ساواک سند و مدرک آورده‌اند. پنداری نه سیروس نه‌آوندی به ساواک گزارش می‌داد و نه ساواک به او رهنمود.

من در تدوین کتاب خویش با بیش از ۲۵ نفر از بازماندگان، اعضاء و جان بدر بردگان فاجعهٔ شب یلدای ۱۳۵۵ مصاحبه و بحث نموده‌ام که در کتاب انعکاس یافته است. آنچه در کارم کمبود آن ملموس بود، همانا اسناد ساواک و ساواما بود که نداشتیم. ما می‌دانستیم که مهوش جاسمی و شکوه - معصومه - طوافچیان را سیروس نه‌آوندی محاکمه کرده است. می‌دانستیم که سیروس نه‌آوندی به همراه کارگزاران ساواک برای فریب مبارزان علیه شاه، به صحنه‌سازی "فرار از زندان" اقدام نمودند. می‌دانستیم که حادثهٔ "شب یلدا"، "رابطه با گروه‌های چریکی"، "رابطه با خارج از کشور"، و ده‌ها برنامهٔ رنگارنگ را او با ساواک به اتفاق طرح و اجراء نموده‌اند. و حال؟

آیا پژوهشگری چون آقای نادری که از سوی "مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" وابسته به سازمان اطلاعات و امنیت نظام جمهوری اسلامی پشتیبانی می‌شود، در اسناد ساواک گزارش‌هایی در این مورد ندیده‌اند و یا این‌که صلاح در این دیده‌اند تا مناسبات جمهوری اسلامی را با بازماندگان ساواک و همکاری سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی را با بلندپایگان ساواک از جمله حسین فردوست و به احتمال قوی سیروس نه‌آوندی و سایرین در پرده نگاه دارند.

شاید بازگویی تراژیدی "شب یلدا ۱۳۵۵" موضوع را اندکی ملموس‌تر گرداند:

سال ۱۳۵۵ از میان اعضای سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران کسانی به سیروس نه‌آوندی شک می‌کنند. می‌خواهند جلسه‌ای در غیاب او تشکیل بدهند تا در این مورد بحث کنند. یکی از این افراد به نام جلال دهقان که از طرفداران سیروس نه‌آوندی بود، موضوع را با او در میان می‌گذارد. نه‌آوندی می‌گوید شما جلسه‌ای را که می‌خواهید برگزار کنید، تشکیل دهید. من هم در آن جلسه شرکت می‌کنم. فقط روز، ساعت و محل جلسه را به من اطلاع دهید تا من هم در آن شرکت کنم. این جلسه در تاریخ ۳۰ آذر [قوس] ۱۳۵۵ در تهران، در خیابان شهرآرا تشکیل می‌گردد.

در روز موعود یعنی ۳۰ آذر [قوس] ۱۳۵۵ که ساواک نیز از طریق نه‌آوندی، از آن اطلاع یافته بود، مسلحانه خانه را محاصره و به آتش و خون می‌کشد. در نشریات می‌خوانیم که؛ "ساواک به خانهٔ تیمی خرابکاران یورش برد و طی یک درگیری ۸ نفر کشته شدند."

¹ - کتاب "حلقهٔ گمشده" را در فیسبوک می‌توان از سایت "باشگاه کتاب" در لینک زیر دانلود کرد.

<https://www.facebook.com/groups/BashgahKetab/permalink/1586218428091878>
این کتاب در اینترنت، در سایت‌های مختلف، از جمله؛ سایت کتابخانهٔ "کتاب فارسی" و "کتابناک" نیز موجود است.

سؤال این است که چرا آقای نادری که به اسناد ساواک در این مورد و طرح مشترک نهائوندی و ساواک در این یورش دسترسی داشته است، آن‌ها را در کتابش منتشر نکرده است؟ این‌که چگونه نهائوندی خبر تشکیل این جلسه را به ساواک گزارش داده و ساواک تا به خون کشاندن این جلسه چه روندی را طی کرده، چیزی در این کتاب یافت نمی‌شود. می‌دانیم، و من در کتابم به نقل از دوستان واحد شیراز گروه نهائوندی، به ویژه از باجنای آن زمان خود سیروس نهائوندی، آقای محمد علی حسینی نقل کرده‌ام که؛ "فکر کنم يك هفته‌ای گذشت که مرا به بازجویی بردند، بازجو منوچهری برگه بازجویی را در اختیار من گذاشت: "هویت شما محرز است، همه اطلاعات را بنویسید"، و در خلال آن تعدادی از گزارش‌هایی را که من به سیروس داده بودم جلو چشم گرفت (که یعنی همه اطلاعات را داریم)؛ و آه و حسرت درون من که: "چقدر به سیروس گفتم این‌ها خطرناک‌اند که این‌گونه سر دست‌اند و او اطمینان داده بود که مشکلی نیست".

حسینی می‌گوید:

"مدتی بود که مهدی مسیبی گزارش می‌کرد که با گروهی، در خرم آباد لرستان، رابطه دارد که اسلحه به دست آورده‌اند و هوادار دکتر اعظمی هستند، که مدتی بود دستگیر شده بود. سیروس با جدیت زیادی این موضوع را پیگیری می‌کرد و گزارش می‌خواست. من در تهران بودم و منزل پدر و مادر سیروس، که فاطمه نهائوندی در آنجا اقامت داشت. همان فاصله زمانی که در تدارک، مثلاً، ازدواج بودیم. سیروس سراسیمه زنگ زد که، در برگشت به شیراز، به خانه تیمی بروم که به آن خانه حمله شده است. جزئیات، چند روز بعد که برگشتم، روشن شد.:

در ادامه تأکید و پیگیری سیروس که مهدی وضعیت گروه مسلح خرم‌آبادی را روشن کند، مهدی برنامه‌ای برای آمدن نمایندگان آن گروه می‌گذارد. اعضای خانه تیمی را، سیروس، دستور می‌دهد، در خانه نباشند. زمانی که مهدی اعلام می‌کند که هم‌اکنون افراد در خانه مستقر اند، ساواک حمله می‌کند، با شکستن شیشه‌ها و شلیک گاز اشک‌آور (که البته چون من نبودم، با گذشت سالیان، همین در یادم هست، علی‌امینی کامل‌تر در جریان است)، بی‌آن‌که، اصلاً، در خانه کسی باشد. سیروس بازی خورده بود و تیرش می‌زدی خونس در نمی‌آمد. وقتی داشت جریان را می‌گفت و من گفتم: "آخه این چه کاری بود، من بودم چنین نمی‌کردم"، خشمگین که "آخه تو نمی‌دونی همین طوری می‌گی". به هر روی، کاشف به عمل آمد که اساساً نه گروهی بوده و نه کشکی، همه‌اش توهم بوده که این گونه به قهرمان ما انگشت کرده بود. افسون-شدگان را، اما، چه سود که: صم بکم عمی فهم لا یعقلون."

در این یورش مهدی مسیبی، برادر زن سیروس نهائوندی نیز از بین برده می‌شود. یعنی او حتی به برادر زنش نیز رحم نمی‌کند.

این گزارشات بی شک در اختیار آقای محمود نادری و گروهش بود. چرا نخواستند در افشای جنایات رژیم سلطنتی و سیروس نهائوندی این اسناد را در اختیار خوانندگان کتابش قرار دهد؟ چه رازی میان این اسناد و آقای نادری موجود است؟

من دگر بار تکرار می‌کنم؛ قضاوت نهائی موقعی صورت می‌گیرد که اسناد ساواک، حال پس از چهل سال هم که شده، سرانجام در اختیار عموم قرار گیرند.

وانگهی آقای محمود نادری اگر پژوهشگر است، باید بداند که موقعی یک سند تاریخی در این رابطه آنگاه سند محسوب می‌شود که شخص آزادانه و بدون شکنجه و زور بر زبان راند و از آن بنویسد. نقل‌های قول کتاب آقای نادری از ساواک، برگه‌های بازجویی هستند و این برگه‌ها نمی‌توانند سند محسوب شوند. چنانچه برگه‌های بازجویی زندانیان سیاسی در شکنجه‌گاه‌های جمهوری اسلامی نمی‌توانند سند محسوب گردند. این اسناد فاقد اعتبار هستند. و تنها می‌توانند

سندی معتبر باشند از رژیم‌هایی که می‌کوشد با داغ و درفش، به زور شلاق و آزارهای جسمی و روحی، از قربانیان خویش آن چیزی را بشنود که برای حقانیت خود محتاج بدان است.

آقای نادری سندسازی می‌کند. از میان هزاران گزارش سیروس نهاوندی و ساواک آن چیزی را برمی‌گزیند که به درد تاریخ‌سازی جمهوری اسلامی می‌آید. هدف همانا مخدوش کردن سیمای تمامی مبارزانی است که آدمیانی خمینی‌پسند و برانزده سیاست‌های روز جمهوری اسلامی نبودند. جمهوری اسلامی نمی‌خواهد و یا بهتر بگوییم؛ به عنوانی رژیم توتالیتر نمی‌تواند همه اسناد مربوط به رژیم پیشین را بدون هیچ حذف و سانسوری منتشر نماید.

من در کتابم کوشیده‌ام زندگی سیروس نهاوندی را در یک روند بازنگرم. نخواستهم تنها آن زمانی را عمده کنم که او به خدمت ساواک درمی‌آید و زندگی و آرمان پیشین خویش را نفی می‌کند. به نظرم زندگی در یک "آن" خلاصه نمی‌شود. انسان گذشته و حالی دارد. در رسیدن به حال فراز و فرودی را پشت سر می‌گذارد که فکر می‌کنم باید در نگاه به زندگی او در نظر گرفته شوند. زندگی به زیر سایه حکومت مستبد بر روند طبیعی زندگی انسان نیز تأثیر می‌گذارد. در همین رابطه است که می‌بینیم از سیروس نهاوندی انقلابی، جنایتکار ساخته می‌شود. در این شکی نیست که تن شکست‌ناپذیر به عنوان فاتح شکنجه‌گاه قابل ستایش است، ولی این نمی‌تواند دلیلی باشد بر این‌که توان تن را در افراد نادیده و یا یکسان بگیریم. در میان دستگیرشدگان سازمان انقلابی، سازمان رهائی‌بخش و آزادیبخش نیز افرادی بودند که شجاعانه مقاومت کردند و بهای آن را با محکومیت طولانی‌مدت، در زندان به جان خریدند. من با تنی چند از این افراد در این اثر به صحبت نشسته‌ام. در صحبت از شکنجه، نفی و محکوم کردن آن در نظر است و این‌که؛ انسان در هم شکسته، مجال‌شده، خونین و زخمین، دیگر آن نیست که بود. شکنجه‌گر می‌کوشد با اعمال شکنجه انسان را از خویشتن خویش تُهی گرداند. آن‌که به زیر شکنجه شکسته می‌شود، به "من" شکنجه‌کننده نزدیک می‌شود و از "من" خویش دور و سرانجام تهی می‌گردد. به طور کلی؛ با توجه به جنایات بی‌شمار رژیم پیشین و کنونی، ما هنوز به موضوع تن و شکنجه در تاریخ اجتماعی خود نپرداخته‌ایم و در این راستا هنوز راه در پیش است.

در همین رابطه است که در یک نظام توتالیتر و مستبد همه آنانی که به زیر شکنجه در هم می‌شکنند، پیش از این‌که "تواب" و یا "نادم" باشند، به نظر من خود یک قربانی هستند. در این شکی نیست که فرق است بین قربانی شکسته‌شده و نادم با قربانی مقاوم. سیروس نهاوندی نیز در بخش نخست زندگی مبارزاتی خویش، انسانی مبارز بود. "خودفروخته" شدن، راه او را به جنایت کشاند. نهاوندی جانی صاحب "من" دیگری می‌شود. "من" خویش را کنار می‌گذارد تا در برآوردن دستورات ساواک، "من" آنان گردد و کارگزارشان باشد.

گذشته از این‌ها؛ نه شخص نهاوندی، بلکه "پدیده نهاوندی" برایم مهم‌تر بوده و هست. نهاوندی‌ها می‌آیند و می‌روند، اما این پدیده همچنان پابرجاست و قربانی می‌طلبد. شناخت این پدیده مهم است. تنها با شناخت آن است که می‌توان از تکرار آن پیشگیری نمود. بنگرید به نادمین اجباری در نظام جمهوری اسلامی.

شاید بد نباشد در این رابطه به موضوعی از قوانین قضائی غرب اشاره شود که به "حق سکوت" برای متهم معروف است. طبق این قانون متهم حق دارد در برابر دادگاه سکوت اختیار کند. این وظیفه دادگاه است که اسناد لازم را برای محکوم کردن او فراهم آورد. هدف از این قانون این است که مبدا متهم در هراس، ترس، فشار جسمی و روحی و سرانجام شکنجه به مواردی اقرار کند که واقعیت ندارند. چنین حقی نه در قوانین حقوقی رژیم شاهنشاهی وجود داشت و نه در جمهوری اسلامی. اگر در رژیم پیشین متهمان پس از شکنجه و بازجویی و تشکیل پرونده، حق داشتند حداقل وکیل تسخیری داشته باشند، در جمهوری اسلامی سند همانا اعترافات شکنجه‌گاه‌هاست. جمهوری اسلامی ابتداء محکوم می‌کند، و چه بسا می‌کشد، پس از آن پرونده می‌سازد.

حال آقای نادری و همکارانشان در "مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی" با استفاده از همین اعترافات تاریخ می‌سازند. آن‌جا که اعلام می‌شود شکنجه و شکنجه‌گاه محکوم است، طبیعی‌ست اعترافات شکنجه‌شدگان نمی‌توانند سندیت داشته باشند. این یک اصل کوچک حقوق بشری است.

در باره کل کتاب آقای نادری حتماً دوستانی نظر خواهند داد و یا از آن خواهند نوشت. من فقط بگویم که این بیشتر تاریخ سازی‌ست. کتاب‌سازی و جعل و وارونه کردن تاریخ است و بس. آقای نادری سندی رو نمی‌کند، سندسازی می‌کند تا افکار عمومی را گمراه کند.

این را نیز بگویم که شاید به روال معمول، در پی انتشار این کتاب نیز نشریه "اندیشه پویا" دگر بار برای تقویت این گونه از تاریخ‌سازی، شماره‌ای ویژه به "سیروس نه‌آوندی" و یا "مائوئیسم در ایران" اختصاص دهد. یعنی بار دیگر سندهای سلاخی شده را در کنار نوشته‌هایی که بیشتر نویسندگان آنان متأسفانه در خارج از کشور زندگی می‌کنند و خود را به ظاهر در شمار کسانی ناراضی از آن جمهوری محسوب می‌دارند، جمع آورد تا به خورد خوانندگان دهد. خنده‌دار نیست؟ شماره‌های پیشین که به چریک‌های فدائی، حزب توده، مائوئیسم و... اختصاص داشت چنین بودند. طبیعی‌ست این شیوه ادامه داشته باشد.

دگر بار باز می‌گردم به همان فرضیه و پرسش خویش در کتاب "حلقه گمشده"؛ آیا سیروس نه‌آوندی در خدمت سازمان اطلاعاتی جمهوری اسلامی‌ست؟ من در کتاب خویش نتوانستم برای این پرسش پاسخی بیابم. حال اما با خواندن کتاب آقای نادری، آنگاه که می‌بینم او با مهارتی بی‌نظیر به مخدوش کردن موضوع اقدام کرده، فکر می‌کنم که؛ آری، جمهوری اسلامی به حتم او را به خدمت خویش درآورده است. این گمان آنگاه در من قوت می‌گیرد که کارگزاران سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی خود اعلام می‌دارند که در کاراندازی و به دام انداختن مخالفان از وجود عوامل ساواک استفاده کرده‌اند. برای نمونه؛ مسوول پرونده حسین فردوست در مصاحبه‌ای از چگونگی یافتن و به کار گماردن حسین فردوست می‌گوید. او تأکید می‌کند که در جذب افراد ساواک حتا در خارج از کشور نیز فعال بوده‌اند. می‌گوید:

"... آن زمان معروف بود که سلطنت‌طلب‌ها دنبال منافع شخصی خودشان و حفظ موقعیت خودشان هستند. لذا اگر این ویژگی افراد را می‌شناختیم، راحت‌تر رویشان کار می‌کردیم. خیلی از کسانی که در داخل کشور رویشان زوم می‌شدیم می‌دیدیم که فلان فامیلشان خارج است و ارتباط دارند. ما از طریق این فامیل داخل ایران با او ارتباط می‌گرفتیم. مثلاً همکاری این فرد را جلب می‌کردیم و می‌گفتیم برو فلان فامیلتان را با ادبیات خودت قانع کن با ما همکاری کند، ما هم متقابلاً امتیازهایی به او می‌دهیم. به همین خاطر تسلط و اشرافمان در بین ضد انقلاب خارج بالا بود.

ما دنبال عناصر مهم ضدانقلاب بودیم. مثلاً پرویز ثابتی برایمان مهم بود، چون رئیس اداره امنیت داخلی ساواک بود و مسائل مربوط به گروه‌های داخلی را او مدیریت می‌کرد..."^۲

آیا نباید بپذیریم سیروس نه‌آوندی نیز می‌توانست در شمار همین مهره‌ها از ساواک به ساواما منتقل شده باشد؟